

درس اول

گلستان سعدی با نثر آهنگین، گوش‌نواز، زیبا و روان و حکایت‌های کوتاه و متنوع، حدود هشت قرن است که با ذهن و زبان ما پیوند دارد. آن گونه که بیش از چهارصد جمله و بیت از این کتاب، در شمار امثال و حکم درآمد است. سعدی در گلستان با روشن‌بینی و دل‌آگاهی در اوج بلاغت و قدرت از تجربه‌های خویش بازمی‌گوید و چشم‌اندازهای گوناگون زندگی و راه رسیدن به زندگی مطلوب و برتر را نشان می‌دهد. دیباجه‌ی گلستان که سرشار از معانی لطیف است، مانند شعری خوش‌ترکیب و موزون در خاطره‌ها می‌ماند. این دیباجه از بهترین نمونه‌های تحمیدیه در ادب فارسی است.

نکات مهم

- دارای نثر آهنگین (= مسجع)، گوش‌نواز، زیبا و روان
به‌همراه حکایت‌های کوتاه و متنوع
در قرن هفتم هجری، در هشت باب نگاشته شده است
بیش از چهارصد جمله و بیت آن در شمار امثال و حکم درآمد است
حدود هشت قرن است که با ذهن و زبان ما پیوند دارد
- با روشن‌بینی و دل‌آگاهی در اوج بلاغت و قدرت از تجربه‌های خویش باز می‌گوید
چشم‌اندازهای گوناگون زندگی و راه رسیدن به زندگی مطلوب و برتر را نشان می‌دهد
- سرشار از معانی لطیف و موزون است
از بهترین نمونه‌های تحمیدیه در ادب فارسی است
- تحمیدیه: آثاری که حاوی نیایش با پروردگار است.

ماهم‌پن‌خان در اول وصف تو مانده ایم

نوع نثر: نثر مسجع و آهنگین
ممتوا: تحمیدیه

مَنْتِ خدای را، عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجبِ قربت* است و به شکر اندرش مزید* نعمت.

نکات مهم

- مَنْت: سپاس و احسان / عَزَّوَجَلَّ: توضیحات (۱) ◀ توانا و عزیز و بزرگ است / طاعت: اطاعت و عبادت / قربت*: نزدیکی / مزید*: زیادی و افزونی
معنی: سپاس و احسان مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است؛ خداوندی که اطاعت از او موجب نزدیکی به اوست و شکرگزاری او موجب افزایش نعمت است.
مولانا می‌فرماید: «شکر نعمت، نعمت افزون کند / کفر نعمت از کف بیرون کند»
واژه‌های «قربت» و «نعمت» ← آرایه سجع
نکته‌ی دستوری: را: حرف اضافه به معنی «برای» و «مخصوص» (مَنْت مخصوص خداوندی است که ...) / به شکر اندرش: «شکر» متمم است با دو حرف اضافه (۱: به / ۲: اندر) / «ش» نقش اضافی (= مضاف‌الیه) دارد ← در شکرگزاری او / فعل «است» (بعد از واژه‌ی «نعمت»): به قرینه‌ی لفظی و برای جلوگیری از تکرار، حذف شده است

هر نفسی که فرو می‌رود، مُمَرِّح* حیات است و چون برمی‌آید، مُفَرِّح* ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شُکری واجب.

نکات مهم

- هر نفسی: هر یک نفس / فرو می‌رود: پایین می‌رود؛ عمل «دَم» (در تنفس) / مُمَرِّح*: مدد کننده، یاری رساننده / حیات: زندگی / برمی‌آید: بالا می‌آید؛ عمل «بازدم» (در تنفس) / مُفَرِّح*: شادی‌بخش، فرح‌انگیز / ذات: وجود
«فرو می‌رود» و «برمی‌آید»: تضاد (طباق)



◀ **معنی:** هر نفسی که فرو می‌رود (دم) یاریگر زندگی است و وقتی بالا می‌آید (بازدم) شادی بخش وجود است. پس در هر یک نفس (کشیدن) دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی یک شکر واجب است.

حیات و ذات
سجع: } موجود و واجب

◀ **نکته‌ی دستوری:** فعل «است» (بعد از واژه‌های «ذات» و «واجب»): به قرینه‌ی لفظی حذف شده است / «ممدّ حیات»، «مفرّح ذات»، «موجود» و «واجب»: همگی نقش «مسندی» دارند

از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید؟

نکات مهم

دست و زبان: } دست: مجاز از «قدرت و توانایی»، «عمل و کردار»
زبان: مجاز از «سخن و گفتار»

◀ **معنی:** هیچ‌کس نمی‌تواند با کردار و توان و گفتار خود، شکر و سپاس خداوند را به‌جای آورد.

◀ **مفهوم بیت:** عجز و ناتوانی انسان در سپاس‌گزاری از پروردگار.

دست و زبان: } مراعات‌نظیر (تناسب)
مجاز

◀ **نکته‌ی دستوری:** از دست و زبان که برآید: { که: (مصراع اول) ضمیر پرسشی (به معنی «چه کسی؟») / ش (شکرش): مضاف‌الیه (← شکر او) / استفهام انکاری ← از دست و زبان هیچ‌کس بر نمی‌آید

إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ.^۲

نکات مهم

■ توضیحات (۲) ◀ «ای خاندان داود، سپاس‌گزاری و عده‌ی کمی از بندگان من سپاس‌گزارند» (سوره‌ی سبا آیه‌ی ۱۳)

آرایه‌ی «تضمین» دارد، زیرا سعدی عیناً آیه‌ای از قرآن را در کلام خود آورده است. / شکر و شکور: اشتقاق

داود (داوود) ← بخش اعلام پیامبر قوم اسرائیل، او شاعر بود و از خود، کتاب «مزامیر» را به جای گذاشته است که به «زبور» معروف است.

بنده همان به که ز تقصیر* خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنه، سزاوار خداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد

نکات مهم

قالب شعر: قطعه

تقصیر*: گناه، کوتاهی کردن (در این جا سستی و کوتاهی در شکرگزاری و عبادت خداوند) / عذر: معذرت خواهی، پوزش / ورنه: مخفف «و اگر نه»

◀ **معنی:** بنده، همان بهتر است که به‌خاطر کوتاهی در عبادت و شکرگزاری، در پیشگاه خداوند پوزش بخواهد وگرنه آن‌چه را که سزاوار خداوند است، هیچ‌کس نمی‌تواند به جای بیاورد.

◀ **مفهوم:** ناتوانی انسان در سپاس‌گزاری از خداوند

◀ **نکته‌ی دستوری:** «به» (در مصراع اول): نقش مسندی دارد / «است» (بعد از «به»): حذف به قرینه‌ی معنوی ← [بهتر است]

□ قافیه‌ی ابیات ← «خدای» و «جای»

□ ردیف: آورد

بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمتِ بی‌دریغش* همه جا کشیده.

نکات مهم

بی‌حساب: بی‌اندازه، فراوان / خوان: سفره / بی‌دریغ* ← بی‌مضایقه (دریغ: مضایقه) / همه را: به همه (را = به)

معنی: رحمت فراوان خداوند همچون باران به همه رسیده و نعمت بدون مضایقه‌ای او مانند سفره‌ای در همه جا گسترده شده است.

مفهوم: اشاره به «گسترده‌گی و فراگیری و همگانی بودن رحمت و لطف و نعمت الهی»

اضافه‌ی تشبیه‌ی: } باران رحمت (رحمت: مشبّه / باران: مشبّه‌به)
خوان نعمت (نعمت: مشبّه / خوان: مشبّه‌به)

عبارت دارای آرایه‌ی «ترصیع» است (البته با کمی چشم‌پوشی و سخت نگرفتن) ← [باران ← خوان / رحمت ← نعمت / بی‌حسابش ← بی‌دریغش / همه را ← همه جا / رسیده ← کشیده] / «رسیده» و «کشیده»: سجع

نکته‌ی دستوری: فعل «است» (بعد از واژه‌های «رسیده» و «کشیده»): حذف به قرینه‌ی معنوی

زمان فعل‌های «رسیده» و «کشیده»: ماضی نقلی (رسیده است و کشیده است)

«را» ← حرف اضافه به معنی «به» (همه را رسیده: به همه رسیده)

ارتباط معنایی دارد با:

«لطیف کرم گستر کارساز که دارای خلق است و دانای راز»

پرده‌ی ناموسِ بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطایِ منگر* نبرد.^۲

نکات مهم

ناموس: آبرو، شرف / فاحش: آشکار، از حد درگذشته، زشت / وظیفه: روزی و رزقِ مقرّر / منگر*: زشت / پرده‌ی ناموس کسی را دریدن: کنایه از «بی‌آبرو و رُسوا نمودن کسی»

معنی: توضیحات (۳) ← (خداوند) آبروی بندگان را با وجود گنهکاری آنان نمی‌ریزد و روزی و رزقِ مقرّر آن‌ها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند.

مفهوم: جمله‌ی اوّل به صفت «ستارالعیوب» و جمله‌ی دوم به «رِزَاقِیت» خداوند اشاره دارد («ستارالعیوب» و «هوالرزاق»)

پرده‌ی ناموس: اضافه‌ی تشبیه‌ی (ناموس: مشبّه / پرده: مشبّه‌به) / پرده‌ی ناموس کسی را دریدن: کنایه / ندرد و نبرد: جناس ناقص سجع

نکته‌ی دستوری: «پرده‌ی ناموس بندگان»: گروه اسمی در نقش «مفعولی» [پرده: هسته / ناموس: مضاف‌الیه (وابسته‌ی پسین) / بندگان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته‌ی وابسته)]

ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- ولیکن خداوند بالا و پست
- ۲- ادیم زمین سفره‌ی عام اوست
- ۳- دو کونش یکی قطره از بحر علم
- ۴- کرم‌های تو ما را کرد گستاخ

[آدیم: چرم / دو کون: دو جهان = دنیا و آخرت / حِلْم: صبر و بردباری]

فَراش* بادِ صبا را گفته تا فرشِ زمردین بگسترد و دایه‌ی ابرِ بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد* زمین پیرورد.

نکات مهم

فَراش*: فرش‌گستر، گسترده‌ی فرش / باد صبا: باد خنک و لطیفی که از سمت شمال شرق می‌وزد / زمردین: منسوب به زمرد (زمرد: یکی از سنگ‌های قیمتی به

رنگ سبز) / دایه: پرستار، زنی که بچه‌ی دیگری را شیر بدهد / بنات: دختران (جمع «بنت») / نبات: گیاه / مهد*: گهواره / فرشِ زمردین: استعاره از «سبزه‌ها و چمن»



◀ **معنی:** خداوند به باد صبا که همچون فرش گسترده‌ای است، دستور داده که بر روی زمین، فرشی از چمن و سبزه بگستراند و به ابر بهاری که مانند پرستاری (دایه‌ای) است فرمان داده تا گیاهان را در گهواره‌ی زمین پرورش دهد.

افزاده‌ی تشبیهی: }
 فَرّاش باد صبا (باد صبا: مشبّه / فَرّاش: مشبّه‌به)
 دایه‌ی ابر بهاری (ابر بهاری: مشبّه / دایه: مشبّه‌به)
 بنات نبات (نبات: مشبّه / بنات: مشبّه‌به)
 مهد زمین (زمین: مشبّه / مهد: مشبّه‌به)

فرش زمردین: استعاره / تشخیص: }
 ابر بهاری / سجّع: } گفته و فرموده / جناس ناقص: }
 بنات و نبات / بنات و نبات

◀ **نکته‌ی دستوری:** فَرّاش باد صبا: گروه اسمی ← (فَرّاش: هسته / باد: وابسته‌ی پسین - مضاف‌الیه / صبا: وابسته‌ی وابسته - مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / فعل کمکی «است» (بعد از «گفته» و «فرموده»): حذف به قرینه‌ی معنوی (هر دو فعل «ماضی نقلی» هستند)

درختان را به خَلعتِ * نروزی قباي سبزِ ورقِ دربرگرفته و اطفالِ شاخ را به قُدمِ * موسمِ ربیعِ * کلاهِ شکوفه بر سر نهاده.

نکات مهم

خَلعتِ *: جامه‌ی دوخته که بزرگی به کسی بخشد / قبا: نوعی لباس بلند مردانه / ورق: برگ درخت / دربرگرفته: پوشانده، به تن کرده / شاخ: شاخه‌ی درخت / قدوم *: آمدن، قدم نهادن / موسم: زمان، هنگام / ربیع *: بهار
 ◀ **معنی:** بر تن درختان به‌عنوان لباس نروزی، برگ سبز پوشانده است و با فرارسیدن فصل بهار بر سر شاخه‌های نودمیده‌ی مانند اطفال، کلاهی از شکوفه گذاشته است.

افزاده‌ی تشبیهی: }
 اطفال شاخ (شاخ: مشبّه / اطفال: مشبّه‌به) / ربیع: تشخیص (به سبب «قدوم» = قدم نهادن)
 کلاه شکوفه (شکوفه: مشبّه / کلاه: مشبّه‌به)
 مراعات نظیر: }
 درختان، سبز، ورق، شاخ و شکوفه
 خَلعت، قبا و کلاه

◀ **نکته‌ی دستوری:** «را» (اطفال شاخ را ... بر سر نهاده): نشانه‌ی فکّ اضافه ← بر سرِ اطفالِ شاخ، کلاهِ شکوفه نهاده / فعلِ «است» (بعد از «دربرگرفته» و «نهاده»): حذف به قرینه‌ی معنوی / دربرگرفته و نهاده: ماضی نقلی

عُصاره‌ی * تاکی * به قدرتِ او شَهِدِ فایقِ * شده و تخمِ خرمایی به تربیتش نخلِ باسقِ * گشته.

نکات مهم

عُصاره *: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به‌دست آورند (شیره) / تاک *: درختِ انگور / شَهِد: عسل، شیرینی / فایق *: برگزیده، برتر / تخم خرمایا: هسته‌ی خرما / تربیت: پرورش، لطف و توجّه (خداوند) / نخل: درخت خرما / باسق *: بلند / مرجع «ش» (تربیتش): خداوند
 ◀ **معنی:** شیره‌ی انگور با قدرت خداوند به شیرینی برتر (برگزیده) تبدیل شده و هسته‌ی خرما با پرورش او به نخلِ بلندی بَدَل گشته است.
 ◀ **مفهوم:** تأکید بر «قدرت و توانایی» خداوند
 ◀ **نکته‌ی دستوری:** فعل «است» (در هر دو جمله) ← حذف به قرینه‌ی معنوی [← شده است / گشته است] / «ش» (در واژه‌ی تربیتش) ← مضاف‌الیه

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
 همه از بهر تو سرگشته و فراموش‌دار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

نکات مهم

قالب شعر ← قطعه

غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی / سرگشته: سرگردان، حیران / نان: مجاز از «رزق و روزی» / مرجع ضمیر «تو» (در هر دو بیت): انسان / ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مجاز از «کُلّ آفرینش»

◀ **معنی:** ابر و باد و ماه و خورشید و آسمان (تمامی پدیده‌ها) مشغول کارند تا این‌که تو روزی خود را به‌دست آوری و در غفلت و بی‌خبری (از یاد خداوند) از آن استفاده نکنی. همه‌ی پدیده‌ها برای آسایش تو در اختیار قرار داده شده است (فرمانبردار تو هستند)؛ حال، دور از انصاف و عدالت است که تو از خالق پدیده‌ها (= خداوند) فرمانبرداری نکنی.

◀ **مفهوم:** برخذر داشتن انسان از غافل بودن از یاد و ذکر خداوند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مجاز / ناز: مجاز / فرمانبردار و فرمان‌نبری: اشتقاق
[مراعات نظیر (تناسب)]

◀ **نکته‌ی دستوری:** ابر: نهاد / باد و مه و خورشید و فلک: (همگی) معطوف به نهاد / «اند» (بعد از سرگشته و فرمانبردار): حذف به قرینه‌ی لفظی [← سرگشته‌اند و فرمانبردارند]

◀ **این قطعه با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:**

«گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش»

در خبر^۲ است از سرور کاینات* و مفخر* موجودات و رحمت عالمیان و صفوت* آدمیان و تتمه* دور زمان محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم -

نکات مهم

خبر ■ توضیحات (۴) ▶ حدیث، سخنی که از پیامبر باشد/ کاینات*: جمع «کاینه»، موجودات جهان / مَفْخَر*: آن‌چه بدان فخر کنند / صَفُوت*: برگزیده و خالص از هر چیز / تَتَمَّه*: به‌جای مانده، باقی‌مانده‌ی چیزی / مصطفی: برگزیده

◀ **معنی:** در حدیثی از سرور موجودات و باعث افتخار جهانیان و موجب رحمت و بخشایش جهانیان و برگزیده‌ی آدمیان و باقی‌مانده‌ی گردش روزگار محمد مصطفی - که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد - نقل شده است که ... (حدیث پیامبر بعد از ابیات آمده است ← هرگاه که یکی از بندگان ...)

شَفِیعٌ مُطَاعٌ نَبِیُّ کَرِیم قَسِیمٌ جَسِیمٌ نَسِیمٌ وَ سِیمٌ^۵

نکات مهم

شفیع: شفاعت‌کننده / مُطَاع: فرمانروا، اطاعت‌شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد و اطاعت می‌کند / نبی: پیامبر، پیام‌آور / قسیم: خوبرو، صاحب جمال / جسیم: خوش اندام / نسیم: بویا، خوش‌بو / وسیم: دارای نشان پیامبری

◀ **معنی:** ■ توضیحات (۵) ▶ او (پیامبر ص) شفاعت‌کننده، فرمانروا، پیام‌آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش‌اندام، خوش‌بو و دارای نشان پیامبری است. قسیم، جسیم، نسیم و وسیم: جناس ناقص

واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «س»، «م»، «ن» و تکرار مصوّت بلند «ای» / بیت دارای آرایه‌ی «موازنه» است [شفیع ← قسیم / مطاع ← جسیم / نبی ← نسیم / کریم ← وسیم]

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ آلِهِ^۶

نکات مهم

بَلَّغ: رسید / العلی: مرتبه‌ی بلند و والا (هم‌خانواده‌ی «عُلُو»، «اعلی») / کشف: برطرف کردن، آشکار ساختن / الدجی: تاریکی‌ها / جمال: زیبایی / حَسَنَتْ: زیبا است / خصال: خوی‌ها، طینت‌ها، جمع «خصلت»

◀ **معنی:** ■ توضیحات (۶) ▶ (پیامبر) به‌واسطه‌ی کمال خود به مرتبه‌ی بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه‌ی خوی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «ل» و «ه»

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

نکات مهم

بحر: دریا / مرجع «تو»: پیامبر (ص)

◀ **معنی:** (ای پیامبر) امتی که پشتیبانی مثل تو دارد، هیچ غمی نخواهد داشت و کسانی که کشتیان و هدایت‌گری چون نوح داشته باشند از امواج مشکلات و حوادث، ترسی ندارند.



◀ مفهوم: ستایش و نعت «پیامبر (ص)»

دیوار اَمّت: اضافه‌ی تشبیهی (امت: مشبّه / دیوار: مشبّه‌به) / تلمیح به داستان حضرت نوح (ع) / نوح، موج، بحر و کشتیبان: مراعات‌نظیر / پشتیبان و کشتیبان: جناس ناقص

◀ نکته‌ی دستوری: استفهام انکاری: } چه غم؟ ← غمی نیست
چه باک؟ ← باکی وجود ندارد

هرگه که یکی از بندگان گناهکار پریشان‌روزگار، دستِ انابت* به امید اجابت* به درگاهِ حق - جَلّ و علاّ بر دارد، ایزدِ تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض* کند. بار دیگرش به تضرّع* و زاری بخواند.

نکات مهم

پریشان‌روزگار: کنایه از «بیچاره و بدبخت» / انابت*: توبه، بازگشت به سوی خدا / اجابت*: پذیرفتن، قبول کردن

جَلّ و علاّ ■ توضیحات (۷) ▶ بزرگ و بلندقدر است / نظر نکند: کنایه از «بی‌توجهی» / اعراض*: روی برگرداندن / تضرّع*: زاری و التماس کردن

◀ معنی: هر زمانی که یکی از بندگان گناهکار و بیچاره، دستان خود را برای استغفار و توبه و به امید آموزش و پذیرفته شدن به درگاه خداوند - که بزرگ و بلندقدر است - بلند می‌کند، خداوند بزرگ به او توجهی نمی‌کند. دوباره خداوند را صدا می‌زند، پروردگار باز روی برمی‌گرداند، آن بنده بار دیگر با التماس و زاری، خداوند را صدا می‌زند (و طلب آموزش می‌نماید)

کنایه‌ها: } پریشان‌روزگار / انابت و اجابت: جناس ناقص
نظر نکند

◀ نکته‌ی دستوری: «ش» (در «بازش» و «دیگرش»): نقش «مفعول» ← او را بخواند

◀ ارتباط معنایی دارد با:

«بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد»

حق - مُبِحَّانَهُ و تعالی - فرماید: یا مَلَأْنِکَیْ قَدْ اسْتَحِیْتُ مِنْ عِبْدِی و کَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ^۱. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

نکات مهم

◀ معنی: ■ توضیحات (۸) ▶ یا ملائکتی (ای فرشتگان من) ← یا: حرف ندا / ملائکه: فرشتگان / «ی»: (من) / قد استحییْتُ: (هم ریشه‌ی «حیا»: شرم) من شرم دارم / من عبدی: از بنده‌ام (عبد = بنده) / و لیس: و نیست / لَهُ غَیْرِی: برای او غیر از من کسی (= پناهی) / فقد غفرت له: پس او را آمرزیدم / (غفرت: هم‌ریشه‌ی «استغفار» = آموزش) [ای فرشتگانم، من از بنده‌ی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس آمرزیدمش]

* توضیح این‌که، شما عزیزان خلاق و آفریننده، چنان‌چه بتوانید احادیث و آیات و روایاتی را که در کتاب‌های درسی‌تان آمده، با روش بالا جزء به جزء و کلمه به کلمه ترجمه کنید، مطمئن باشید که معنی این عبارات به‌ظاهر دشوار در ذهن و خاطر شما ابدی خواهد شد. امتحان کنید.

◀ «کردم» و «برآوردم»: سجع

◀ ارتباط معنایی دارد با:

«قبول است اگرچه هنر نیستش که جز ما پناهی دگر نیستش»

گرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار

نکات مهم

مرجع «او»: خداوند / بیت «تلمیح» دارد به روایت «یا ملائکتی قد استحییْتُ مِنْ عِبْدِی و لیس له غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ»

◀ معنی: گرم و لطف و محبت خداوند را بین، بنده مرتکب گناه شده و خداوند شرمسار است.

تلمیح

◀ نکته‌ی دستوری: «بین» (بعد از «خداوندگار»): حذف به قرینه‌ی لفظی / «است» (پایان بیت): حذف به قرینه‌ی لفظی / «بنده» و «او»: نهاد / شرمسار: مُسْنَد

◀ ارتباط معنایی دارد با: «الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، گرم بود» (تذکره‌ی الاولیای عطار ← مناجات پایانی ادبیات فارسی سال دوم)

عاکفان* کعبه‌ی جلالتش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبدُناکَ حَقِّ عِبَادَتِکَ^۱ و واصفان* جلیه‌ی* جمالش به تحیر* منسوب که: ما عَرَفْناکَ حَقِّ مَعْرِفَتِکَ^۲

نکات مهم

عاکفان*: کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند / جلال: عظمت، بزرگی / تقصیر: کوتاهی کردن / معترف: اعتراف کننده، اقرار کننده / ما عَبدُناکَ حَقِّ عِبَادَتِکَ ■ توضیحات (۹) ◀ تو را چنان که شایسته است، پرستش نکردیم / واصفان*: وصف کنندگان، ستاینندگان / جلیه*: زیور، زینت / تحیر*: سرگشته شدن، سرگردانی / منسوب: نسبت داده شده / ما عَرَفْناکَ حَقِّ مَعْرِفَتِکَ ■ توضیحات (۱۰) ◀ تو را چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختیم.

معنی: عابدان گوشه‌نشین خانه‌ی جلال خداوند به کوتاهی در عبادت خود اعتراف می‌کنند که: تو را چنان که شایسته است، پرستش و عبادت نکردیم و ستاینندگان زیور جمال خداوند، خود را به سرگردانی و حیرت، نسبت می‌دهند که: تو را چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختیم.

جلیه‌ی جمال: اضافی تشبیهی (جمال: مشبّه / جلیه: مشبّه‌به) / جلال و جمال: جناس ناقص / آرایه‌ی «تضمین»: } ما عَبدُناکَ حَقِّ عِبَادَتِکَ
ما عَرَفْناکَ حَقِّ مَعْرِفَتِکَ
نکته‌ی دستوری: فعل «هستند» (بعد از «معترف» و «منسوب»): حذف به قرینه‌ی معنوی

گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟
عاشقان کشتگان معشوق‌اند برنیا یزد ز کشتگان آواز

نکات مهم

قالب شعر: «قطعه»

بیدل: عاشق، دل داده / بی‌نشان: خداوند بی‌نشان / منظور از «او»، «من»، «بی‌دل» و «بی‌نشان» ← به ترتیب «خداوند»، «سعدی»، «سعدی» و «خداوند» است
معنی: اگر شخصی، توصیف خداوند را از من سؤال کند، من عاشق (بی‌دل = شاعر = سعدی) از خدایی که نشانی از او ندارم، چگونه (آشکارا) سخن بگویم؟ عاشقان همواره در راه معشوق، کشته و فدا می‌شوند و از کشتگان هرگز صدایی بر نمی‌خیزد.

مفهوم: { ۱) عجز و ناتوانی شاعر از وصف عظمت خداوند
۲) تأکید بر خاموشی و رازداری در عشق

عاشقان و معشوق: اشتقاق / کشتگان: تکرار / مصراع سوم: واج‌آرایی؛ تکرار صامت «ش»

نکته‌ی دستوری: کسی: نهاد / وصف: مفعول / او: مضاف‌الیه / من: متمم / جمله‌ی اول: چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم / عاشقان: نهاد / کشتگان معشوق: مسند / جمله‌ی مصراع سوم: سه‌جزیی اسنادی (گذرا به مسند)

ارتباط معنایی دارد با:

«تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتنم با وجودش ز من آواز نیاید که منم»

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب* مراقبت فروبرده بود^{۱۱} و در بحر مکاشفت^{۱۲} مستغرق* شده؛ آن‌گه که از این معاملت^{۱۳} باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت* کردی؟

نکات مهم

صاحب‌دل: خداشناس، عارف / جیب*: گریبان، یقه / مراقبت: محافظت، حفظ کردن / سر به جیب مراقبت فرو بردن ■ توضیحات (۱۱) ◀ کنایه از «درحالت تأمل و تفکر عارفانه، قلب خود را از هرچه غیر خدا حفظ کردن» / بحر: دریا / مکاشفت ■ توضیحات (۱۲) ◀ کشف کردن و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی «پی‌بردن به حقایق» است / مستغرق*: غرق شده / معاملت ■ توضیحات (۱۳) ◀ کار، اعمال عبادی (در متن درس) ← همان کار «مراقبت و مکاشفت» است / تحفه: هدیه، ارمان، سوغات / کرامت*: کرم و بخشش / در بحر مکاشفت مستغرق شدن: کنایه از «کشف حقایق و پی‌بردن به آن» / بوستان: استعاره از «معرفت الهی، عرفان»
معنی: یکی از عارفان در حالت تأمل و تفکر عارفانه، در دریای کشف اسرار الهی غرق شده بود. زمانی که از آن حالت معنوی (مراقبت و مکاشفت) خارج گشت، یکی از دوستان به او گفت: از این بوستان (سیر و سفر روحانی و عارفانه) که بودی برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟



کنایه‌ها: } سر به جیب مراقبت فرو بردن / بحر مکاشفت: اضافه‌ی تشبیهی (مکاشفت: مشبه / بحر: مشبه‌به) / بوستان: استعاره / دوستان و بوستان: در بحر مکاشفت مستغرق شدن

جناس ناقص

◀ نکته‌ی دستوری: ما را ← «را» به معنی «برای» ← حرف اضافه [ما = متمم]

گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را. چون رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

نکات مهم

چون: هنگامی که / درخت گل: استعاره از «عشق و معرفت الهی» = «مرحله‌ی وصال و رسیدن به حق» = «جمال حق، جلوه‌ای از جمال حق» / بوی گل:

استعاره از «جلوه‌های عشق و معرفت الهی» / دامن از دست رفتن: کنایه از «بی‌اختیار و از خود بی‌خود شدن»

معنی: گفت: در نظر داشتم وقتی به درخت گل رسیدم، دامنی از گل و شکوفه به عنوان هدیه برای دوستان پُر کنم. وقتی رسیدم، بوی گل، آن چنان مرا مست و از خود بی‌خود کرد که زمام و اختیار را از دست دادم.

درخت گل: استعاره / بوی گل: استعاره / دامن از دست رفتن: کنایه / مست و دست: جناس ناقص

◀ نکته‌ی دستوری: رسم: برسم = مضارع التزامی / بوی گل: نهاد / «م» (در «گلم»): مفعول / جمله‌ی «بوی گلم چنان مست کرد»: جمله‌ی چهارجزی گذرا به مفعول و مسند (مست: مسند) / «هدیه‌ی اصحاب را»: «را» = برای (حرف اضافه) / «م» (در «دامنم»): مضاف‌الیه (دامن از دست من برفت) ← تغییر جایگاه اصلی ضمیر پیوسته (جابه‌جایی ضمیر = شیوه‌ی بلاغی)

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه پیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدّعیان* در طلبش بی‌خبران‌اند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

نکات مهم

قالب شعر: قطعه

مرغ سحر: بلبل / مدّعی*: ادّعا کننده، خواهان / مرغ سحر: } بلبل
نماد «عشق غیرحقیقی» (در این جا) / پروانه: نماد «عاشق واقعی» (در این جا)

معنی: ای پرندۀ سحری (= بلبل) عشق واقعی را از پروانه یادگیر زیرا پروانه در راه عشق، جان خود را فدا می‌کند ولی صدایی از او بلند نمی‌شود. اینان که ادّعا می‌کنند، خداوند را شناخته‌اند، از او بی‌خبر هستند زیرا کسی که خدا را شناخت، دیگر خبری از او به دیگران نخواهد رسید.

مفهوم: تأکید بر «رازداری در عشق و بی‌ادّعایی»

نمادها: } مرغ سحر / مرغ و پروانه: مراعات نظیر / خبر: تکرار
پروانه

◀ نکته‌ی دستوری: مرغ سحر: نقش «منادا» / عشق: مفعول / پروانه: متمم فعل ← جمله‌ی چهارجزی گذرا به مفعول و متمم / آن سوخته را جان:

جانِ آن سوخته (را = فک اضافه) / بی‌خبران: مسند / «ش» (در «طلبش»): مضاف‌الیه ← طلب او

◀ این دو بیت ارتباط معنایی دارند با:

- ۱- از نارسیدگی است که صوفی کند خروش
- ۲- آن‌که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر
- ۳- تا نگردي بی‌خبر از جسم و جان
- ۴- عاشقان کشتگان معشوق‌اند
- ۵- تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم
- ۶- کسی را در این بزم ساغر دهند
- ۷- هر که را آسرا حق آموختند
- سیلاب چون به بحر رسد می‌شود خموش
- از میان جمله او دارد خبر
- کی خبر یابی ز جانان یک زمان
- بر نیایند ز کشتگان آواز
- با وجودش ز من آواز نیاید که منم
- که داروی بی‌هوشیش درد دهند
- مهر کردند و دهانش دوختند

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وَهْم وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت به آخر رسید عمر ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

نکات مهم

قالب شعر: قطعه

قیاس: مقایسه، سنجیدن، سنجش / وَهْم: گمان، خیال، پندار / مجلس: مجاز از «سخنان و مسائل مربوط به حمد و توصیف و ستایش معشوق» / مرجع «ما»: انسان‌ها، واصفان و ستاینندگان خداوند / مرجع «تو»: خداوند

معنی: ای کسی که از خیال و سنجش و مقایسه و گمان و از هرچه درباره‌ی تو گفته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم برتر و بالاتر هستی. سخنان ما تمام شد و عمر نیز به پایان رسید ولی ما هنوز در ابتدای ستایش و وصف تو فرومانده‌ایم. (مخاطب ← خداوند)

مفهوم: عجز و ناتوانی در وصف و حمد و ستایش خداوند

مجلس: مجاز / آخر و اوّل: تضاد (طباق)

ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- نه در ایوان قُربش وهم را بار نه با چون و چرایش عقل را کار
۲- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی از شاعران اواخر سده‌ی ششم است. شعر او از حکمت و اخلاق و وعظ بهره‌ی بسیاری دارد. یکی از بهترین سروده‌های جمال‌الدین عبدالرزاق، ترکیب‌بند مشهور وی در نعت و ستایش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است. در این سروده، او با بهره‌گیری از آیات و احادیث، شخصیت پیغمبر اسلام را توصیف کرده است. بند آغازین این ترکیب‌بند را می‌خوانیم.

نکات مهم

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی: { ← شاعر اواخر قرن ششم
← محتوای اشعار
← حکمت، اخلاق، وعظ
← بهترین سروده
ترکیب‌بند مشهور در نعت و ستایش پیامبر (ص)}

نعت: ستایش، صفت، خصلت (بیشتر در مورد رسول خدا (ص) استفاده می‌گردد)

افلاک، حریم بارگاهت

قالب شعر: ترکیب‌بند

محتوای درس: نعت و ستایش پیامبر اکرم (ص)

ای از بَرِ سِدْره* شاهراهِت وی قُبّه‌ی* عرش تکیه‌گاهت

نکات مهم

بَر: بالا / سِدْره*: نام درختی است در بالای آسمان هفتم که آن را «سدرۃ المنتهی» می‌گویند / وی: مخفّف «وای» ← وای کسی که / قُبّه*: عمارت گنبدی شکل / عرش: تخت، سریر، خیمه، سایبان، کاخ (در اصطلاح، فلک‌الافلاک، بالاترین نقطه‌ی آسمان، آسمان نهم) / شاهراه: راه اصلی، بزرگ راه / بیت تلمیح دارد به معراج پیامبر (ص) / هر دو مصراع: معنای کنایی دارد؛ کنایه از «والامقامی» / سدره: مجاز از «آسمان هفتم»

معنی: ای کسی که جایگاه و منزلگاه تو در بالای آسمان هفتم و تکیه‌گاه تو عرش گنبدی شکل است.

مفهوم: والامقامی و عظمت و بزرگی پیامبر (ص)

تلمیح به «معراج» / قُبّه‌ی عرش: اضافه‌ی تشبیه‌ی (عرش: مشبّه / قُبّه: مشبّه به) / سدره: مجاز / هر دو مصراع: کنایه



ای طاق نهم رواق * بالا بشکسته ز گوشه‌ی کلاهت^{۱۴}

نکات مهم

طاق نهم ■ توضیحات (۱۴) ◀ به عقیده‌ی گذشتگان، طاق نهم همان فلک‌الافلاک یا فلک نهم است که بر افلاک دیگر احاطه دارد / **رواق** * : ایوانی که در طبقه‌ی دوم ساخته می‌شود، سایبان، پیشگاه خانه / **طاق نهم** از گوشه‌ی کلاه شکستن: کنایه از «مقام و مرتبه‌ی بلند» / بیت **تلمیح** و اشاره دارد به «معراج پیامبر (ص)»

◀ **معنی**: ■ توضیحات (۱۴) ◀ (ای پیامبر (ص)) تو آن چنان بلند مقامی که فلک نهم با مرتبه‌ی رفیع خود در برابر تو، بی‌قدر و پست است.

◀ **مفهوم**: (مانند بیت اول) ← والامقامی و عظمت و شکوه و رفعت پیامبر (ص)

طاق نهم از گوشه‌ی کلاه شکستن: کنایه / اغراق / تلمیح

هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت

نکات مهم

شرع: دین، مذهب، شریعت / **در رکاب کسی دویدن**: کنایه از «خدمت‌گزاری و پیروی کردن»

◀ **معنی**: عقل و دانش بشری، خدمت‌گزار و پیرو تو است و شرع (دین) برای محافظت و نگاه‌داری از خود به تو پناه آورده است.

◀ **مفهوم**: (همانند دو بیت قبل) والامقامی و برتری و عظمت پیامبر (ص)

در رکاب کسی دویدن: کنایه / عقل: تشخیص / آرایه‌ی موازنه (هم عقل ← هم شرع / دویده ← خزیده / در رکابت ← در پناهت) / شرع: استعاره‌ی مکنیه

◀ **نکته‌ی دستوری**: فعل «است» (بعد از «دویده» و «خزیده»): حذف به قرینه‌ی معنوی / «ت» (در «رکابت» و «پناهت»): مضاف‌الیه / **دویده و خزیده**: فعل ناگذر؛ بنابراین، هر دو جمله ← جمله‌ی دوجزئی

مه طاسک * گردن سمندت شب طره‌ی^{۱۵} پرچم سیاهت

نکات مهم

مه: مخفف «ماه» / **طاسک** * : طاس کوچک، آویز طلا و نقره‌ی زینتی / **سمندت**: اسب زرد رنگ (در این بیت، مطلق «اسب» مدنظر است) / **طره** ■ توضیحات (۱۵) ◀ دسته موی پیشانی؛ (در متن درس) ← «رشته‌های سیاه حاشیه‌ی پرچم» / **تلمیح** دارد به «شب معراج پیامبر (ص)»

◀ **معنی**: ماه با تمام زیبایی‌اش در مقابل زیبایی تو همچون گردن‌بندی زینتی در گردن اسبت می‌باشد و شب با همه‌ی عظمت و سیاهی‌اش، رشته‌ای از حاشیه‌ی پرچم سیاه رنگ تو است.

◀ **مفهوم**: تأکید بر عظمت پیامبر (ص)

تشبیه: { مه: مشبه / طاسک: مشبه‌به } / { شب: مشبه / طره: مشبه‌به } / **تلمیح / موازنه / اغراق / مراعات نظیر**: { شب و سیاه / ماه و شب }

◀ **نکته‌ی دستوری**: «است» (بعد از «سمندت» و «سیاهت»): حذف به قرینه‌ی معنوی

مه: نهاد / **طاسک گردن سمندت**: مسند / **شب**: نهاد / **طره‌ی پرچم سیاهت**: مسند / **طاسک و طره**: هسته‌ی گروه اسمی / **گردن و پرچم**: (هر دو) مضاف‌الیه / **سمندت**: مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته‌ی وابسته) / **سیاه**: صفت مضاف‌الیه (وابسته‌ی وابسته) / «ت» (سمندت و سیاهت): (هر دو) مضاف‌الیه مضاف‌الیه = وابسته‌ی وابسته

جبریل، مقیم * آستانت افلاک، حریم بارگاهت

نکات مهم

جبریل (جبرئیل) — اعلام ← یکی از چهار فرشته‌ی مقرب خداوند؛ جبرئیل حامل وحی برای پیامبران است / **مقیم** * : اقامت کننده، کسی که در جایی مسکن گرفته است / **آستان**: درگاه، بارگاه / **افلاک**: جمع «فلک»؛ آسمان، سپهر / **حریم**: پیرامون و گرداگردخانه و عمارت / **هر دو مصراع**: کنایه از «والا مقام بودن پیامبر (ص)»

◀ **معنی**: جبرئیل (برای خدمت‌گزاری) همواره در درگاه تو مقیم و ساکن است و جایگاهت نیز در آسمان‌ها می‌باشد.

◀ **مفهوم**: (همچون ابیات قبلی) والا مقامی حضرت رسول (ص)

هر دو مصراع: کنایه / آرایه‌ی «موازنه» (جبریل ← افلاک / مقیم ← حریم / آستانت ← بارگاهت)

◀ **نکته‌ی دستوری**: «است» (بعد از آستانت و بارگاهت): حذف به قرینه‌ی معنوی / **جبرئیل و افلاک**: نهاد / **مقیم آستانت و حریم بارگاهت**: مسند / **هر دو جمله**: جمله‌ی سه‌جزئی اسنادی (گذرا به مسند) / «آستان» و «بارگاه»: مضاف‌الیه / «ت» (در آستانت و بارگاهت): مضاف‌الیه مضاف‌الیه = وابسته‌ی وابسته